

چکیده

عده‌ای از نویسندگان علت عقب‌ماندگی بسیاری از کشورهای اسلامی معاصر را به عقاید و دستورات عملی اسلامی نسبت می‌دهند. این مقاله به بررسی این موضوع می‌پردازد که آیا اسلام مانعی در برابر توسعه می‌باشد یا نه؟ و نشان می‌دهد که بسیاری از استدلال‌ات طرح شده در این زمینه، بر مبنای سستی استوارند. نویسنده که می‌کوشد دلایل بهتری در تبیین علت

## ۰۱ مقدمه

کشورهای اسلامی بخش بزرگی از کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه را تشکیل می‌دهند. برخی از کشورهای اسلامی صادرکننده نفت به رغم آنکه از نظر میزان تولید ناخالص ملی سرانه در زمره غنی‌ترین کشورهای جهان قرار دارند نه فقط به رشد اقتصادی خود اتکا که مشخصه اقتصادهای توسعه یافته است دست نیافته‌اند بلکه ترتیبات نهادی لازم برای آن را نیز به دست نیاورده‌اند. به منظور یافتن علل این پدیده، تلاش‌های بسیاری انجام شده است. این پرسش غالباً مطرح می‌شود که آیا اسلام علت توسعه نیافتگی این کشورهاست؟ برقراری این رابطه

توسعه نیافتگی این کشورها، حداقل برای کشورهای منطقه خاورمیانه طرح کند عوامل تاریخی و نهادی این عقب‌ماندگی را مورد تأکید قرار می‌دهد. در این مقاله بحث می‌شود که با توجه به ماهیت نهادی یگانه اسلام سلطه بیگانه-ابتدا امپراطوری عثمانی و سپس استعمارگران اروپایی-کندی تحول نهادی سرزمینهای سابق امپراطوری عثمانی را موجب گردید. این امر یک عامل اساسی عقب‌ماندگی موجود کشورهای اسلامی است.

امر آسانی است. بویژه در موقعیتی که داده‌ها یا تحقیقات کافی درباره اسلام و کشورهای اسلامی وجود ندارد. تصویر تحریف شده موجود از اسلام این وضعیت را حتی بدتر می‌نماید. این تصویر به روابط ناخوشایند اروپای قرن چهاردهم با مناطق اسلامی که هنوز ادامه دارد باز می‌گردد.<sup>۲</sup> بحث پارکینسون (Parkinson) «درباره عوامل غیر اقتصادی عقب‌ماندگی اقتصادی در مناطق روستایی مالیزی»<sup>۳</sup> یک نمونه از تحقیقات انجام شده در این زمینه است. به نظر وی علت عقب‌ماندگی مردم این مناطق را باید به پافشاری آنها بر مقاومت در برابر تغییر و تحول و پافشاری بر برخی عقاید اسلامی

نسبت داد. این عقاید آنها را به پیش گرفتن بر خورد قضا و قدر گرایانه<sup>۴</sup> با زندگی می‌کشاند. نمونه دیگری از این گونه مباحث، تحقیق سات کلیف (Sutcliffe) درباره رابطه پای‌بندی مذهبی<sup>۵</sup> و ارزشها و رفتارهای امروزی است.<sup>۶</sup> به رغم آنکه شواهد تجربی مورد استناد وی از تأثیر ناچیز این پایبندی بر ارزشها یا رفتارهای نوگرایانه حکایت می‌کند، وی به منظور گنجاندن یافته‌های تجربی خود در فضای تنگ دیدگاههای سنسوخ ماکس وبر (Max Weber) درباره اسلام، فرض جالبی را طراحی می‌نماید. به تعبیر سات کلیف، اسلام به معنای تسلیم و دست کشیدن از اراده و اختیار است، اما رفتار عملی مسلمانان خلاف این تصویر (منفی) است.

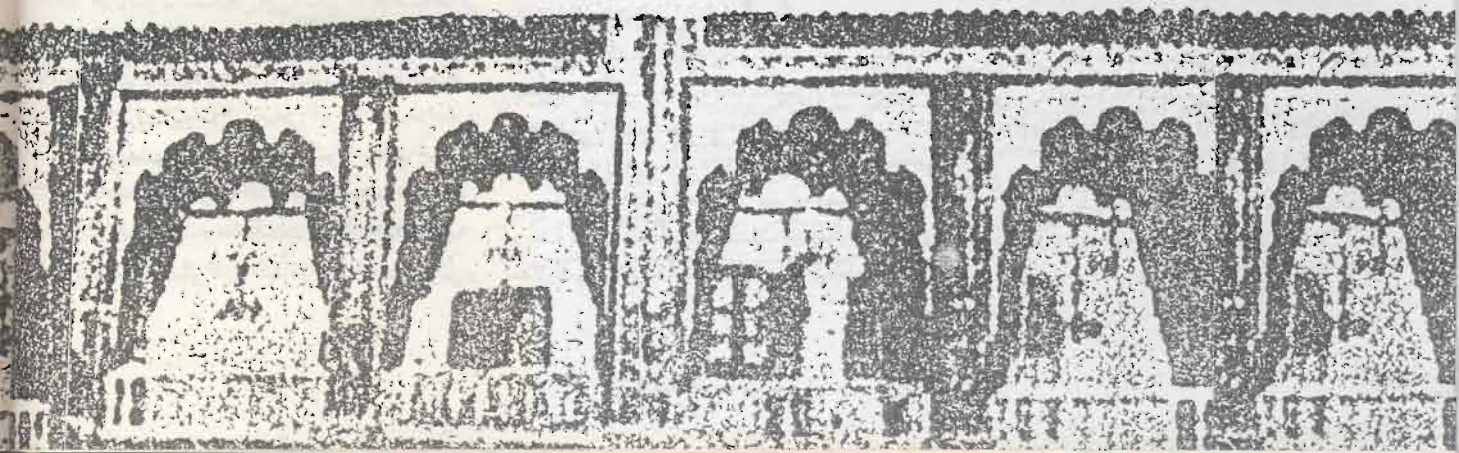
در حقیقت، حتی مروری گذرا بر نوشته‌های غربیها درباره توسعه نیافتگی کشورهای اسلامی تکرار ملالت آور این گونه استدلال‌ات سنسوخ را عیان می‌سازد. در این قبیل نوشته‌ها، می‌توان چهار اندیشه مشخص را درباره نوع رابطه اسلام و توسعه نیافتگی، که صراحتاً یا تلویحاً بیان شده تمیز داد. گزاره‌های زیر شاید معرف خوبی از این اندیشه‌ها باشد.

الف: نظام اعتقادی<sup>۷</sup> مطلوب در اسلام منجر به دگرگون سازی جامعه نخواهد شد. منظور از این نظام گاهی مجرد آن (بدون توجه به عامل زمان) و گاهی اعتقادات مسلمانان معاصر است.

# اسلام و توسعه

نویسنده: ابراهیم آ. رجب

مترجم: علی اعظم محمد بیگی



ب: دستورات عملی مطلوب در اسلام منجر به دگرگون سازی جامعه نخواهد شد. در اینجا نیز منظور از این دستورات مجرد آن یا دستورات عملی معاصر است.

ج: مسئله توسعه نیافتگی کشورهای اسلامی از عقاید یا دستورات عملی اسلام ناشی نمی گردد. مسئله این است که این عقاید و رفتارها به اندازه عناصر قبل اسلام که هنوز پابرجا هستند، هادی رفتار مسلمانان نیستند.

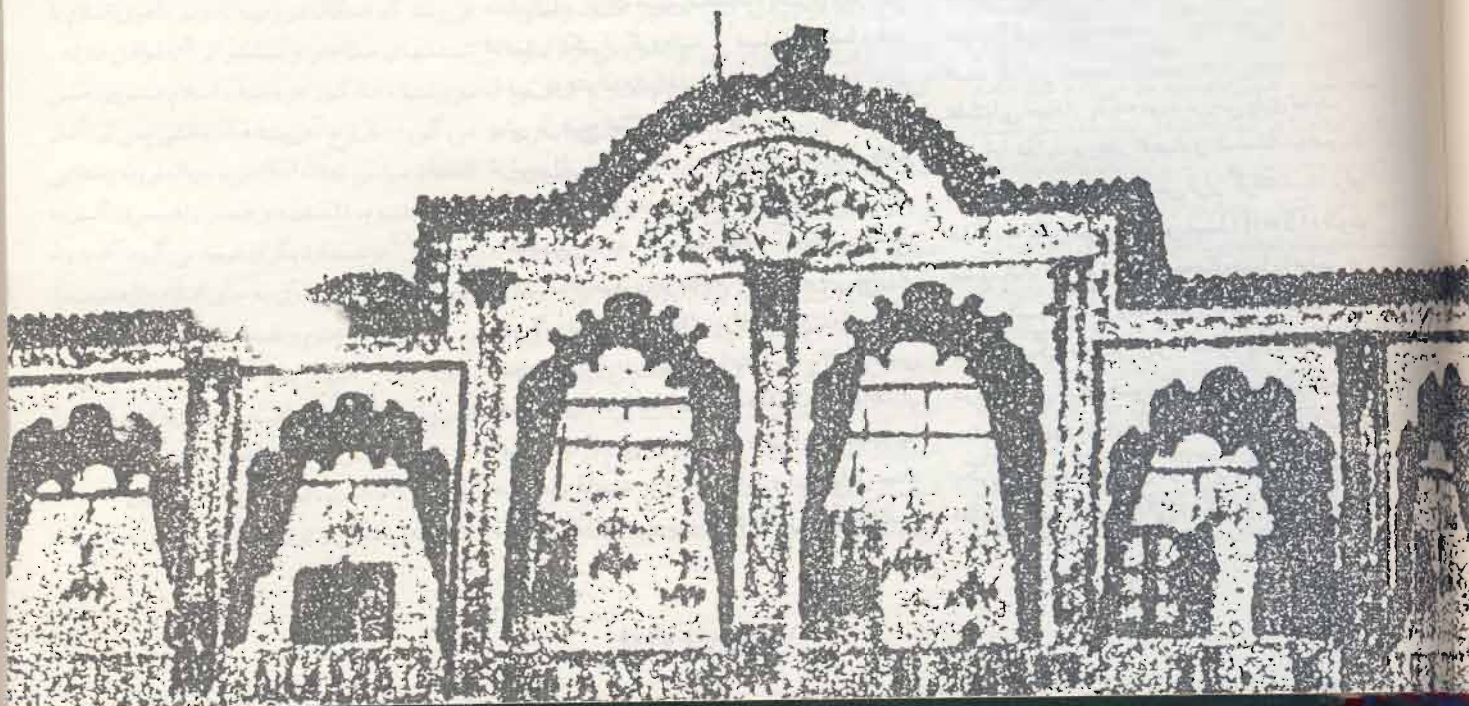
د: مسئله توسعه نیافتگی کشورهای اسلامی ناشی از انحطاط آرمانهای اسلامی است. توده مردم به دلیل آرمان گرایی ذاتی اسلام که در واقعیت به سختی علمی هستند این آرمانها را تحریف می نمایند. با توجه به ربط دیدگاههای اول و دوم و نیز ربط دیدگاههای سوم و چهارم با یکدیگر، شاید بهتر باشد که آنها به دو گروه کلی یعنی عقاید و رفتارهای اسلامی از یکسو و تصورات تحریف شده توده مردم از آنها از سوی دیگر تقلیل یابند. قسمت بعدی مقاله به نقد این دو اندیشه اسلامی اختصاص دارد. نویسنده پس از طرح معایب اساسی، براهین نهفته در پشت این دو اندیشه، علت توسعه نیافتگی کشورهای اسلامی را به نحو دیگری تبیین می نماید. در این تبیین بر نقش کندی تحول نهادی<sup>۸</sup> این کشورها که حاصل کنش متقابل بین روابط نامساعد قوا در سطح بین الملل و ماهیت نهادی یگانه اسلام است مورد تأکید قرار می گیرد.

## ۲. عقاید و رفتارهای اسلامی و توسعه

به گفته سات کلیف واژه اسلام در زبان عربی «تسلیم» معنا می دهد. وی با ذکر آیاتی از قرآن که در آن مؤمنان به متابعت بی اختیار حکم خدا و پیامبرش دعوت شده اند نتیجه می گیرد که این امر خلاف اراده مختار انسان است و بنابراین مانعی در برابر توسعه می باشد. این طرز استدلال شاخصه بسیاری از نوشته های غربیها درباره کشورهای اسلامی و فرهنگ آنهاست. این گونه نتیجه گیریها معمولاً بر شناخت محدود این نویسندگان از کشورهای مذکور و دین آنها استوار است - شناختی که حاصل یک یا دو دیدار گذری چند ساعه و حداکثر دو تا سه ساله از این کشورهاست - آنها از درک منطق درونی اسلام به گونه ای که مسلمانان آن را فهمیده و بر رفتارشان اثر می گذارد عاجزند. به نظر من بینش مسلمانان نسبت به اسلام، کاملاً متفاوت از بینشی است که سات کلیف و همکاران غربیش طرح می نمایند. از نظر آنها تسلیم در برابر خواسته خداوند به معنای پذیرش فرمان وی و عمل نمودن در مسیری است که خداوند برای انسان ترسیم نموده است. دستورات خداوند به دلیل آنکه خالق تمام موجودات، عادل و آگاه بر همه امور است هرگز نمی تواند به نفع یک گروه یا طبقه اجتماعی و به زیان گروه یا طبقه دیگر باشد این دستورات بر همه قوانین بشری و تابع روابط قدرت برتری ذاتی دارند. تسلیم در برابر

احکام الهی<sup>۹</sup> انسان را از تسلیم در برابر اصول انحرافی و استثماری ساخته قدرتهای بشری رها می سازد - چه این اصول متعلق به حکام باشد چه متعلق به پیشوایان مذهبی. به این ترتیب، اگر خداوند و پیامبرش درباره یک موضوع عملی حکم روشنی دادند مسلمانان مؤمن به حقیقت اساسی آن حکم، از پیروی آن احساس راحتی خواهند نمود. اما اگر درباره موضوعی حکم کلی باشد راهی برای تأویل و تعبیرهای بشری از آن گذارده شده است. اما، هنگامی که در جوامع اسلامی اولیه این احکام برای هدایت تحولات نهادی به کار رفتند یکی از نزدیکترین حالت های شناخته شده یک جامعه ایده آل (هرچند برای مدتی کوتاه و بر خلاف نظر مخالفان اسلام) را به وجود آوردند. مسلمانان پس از مقایسه این احکام با ایدئولوژیهای نادرست غرب و شرق، احساس می نمایند که آرمانهای اسلامی<sup>۱۰</sup> بسیار برترند.

علاوه بر این، مسلمانان بر این حقیقت تأکید می ورزند که در قرآن نه تنها درباره موضوعات اساسی و ماهیتاً پایدار نظیر عبادات، احکام ارث و بخشی از روابط زن و مرد به ریز تعیین تکلیف شده است، بلکه در مورد موضوعاتی نظیر روابط سیاسی و اقتصادی که اساساً ماهیت متغیری دارند صرفاً چند حکم خاص به ریز تکلیف شده است. هنگامی که در حیطه این گونه روابط مسئله ای رخ می دهد یک هدف روشن، یعنی اثبات نابودی منبع





اسلام را یکبار انسانهای عادی پذیرفتند  
و در طول قرن‌ها با موفقیت به آن  
عمل کردند و این به نقش چشمگیر اسلام  
در تمدن بشری منجر گشت.

بی‌عدالتی وجود دارد و طراحی بقیه کار در قالب این هدف کلی بر عهده بشر گذارده شده است. در صورتی که اراده و اختیار به معنای نوسان بین ایدئولوژیهای بسیار متنوع بشری، در نبود شواهد تجربی مشخص و قطعی برای هدایت انسان در امر انتخاب ارزشها تعریف شود، به نظر نمی‌رسد جاذبه این گونه اصطلاحات، مسلمانان را تحت تأثیر قرار دهد. به یقین، اسلام ضمن دادن آزادی کامل به انسان برای توسل به اراده خود، در پی والاترین مفهوم اراده و اختیار است، مفهومی که انسان را از سیطره نفوذ و قدرت انسانهای دیگر در زمینه ارزش‌گذاریهای اساسی که به تجربه قابل ارزیابی نیستند رها می‌نماید.

مطلب دیگری که سات کلیف آن را از وبر نقل می‌نماید، این است که اعتقاد اسلامی به قضا و قدر،<sup>۱۱</sup> شکل قضا و قدرگرایی را در اعتقادات مسلمانان گرفته است. محققان دیگری نیز این ادعا را تکرار کرده‌اند.<sup>۱۲</sup> مسلمانان قضا و قدر را نیز به عنوان علم لدنی خداوند بر اموری که از پیش بر هیچ انسانی آشکار نشده می‌دانند. به این ترتیب اثر این اعتقاد به جای یک مانع در واقع باید برای انجام عمل خیر و در نهایت پذیرش آخر و عاقبتی باشد که مقدر بودن آن را می‌دانند. روانشناسان امروزی بر منافع چنین پذیرشی پیش از وقوع رویدادهای ناگوار برای تطابق روانی خود صحنه می‌گذارند. این نوع اعتقاد، به پالایش ذهنی خود برای انجام اقدامات سازنده کمک می‌نماید. از اینجاست که می‌توان فهمید دلیل اینکه میلیون‌ها مسلمان قادرند با دست خالی و در مقابل تمام نابرابریها برای بیرون راندن نیروهای نظامی

استعمارگران از سرزمینهای خود بر پا خیزند چیست و یا اینکه چرا میلیون‌ها ایرانی و افغانی برای واژگون نمودن مستبدان داخلی مورد حمایت قدرتهای خارجی با به خطر انداختن جان خود به مبارزه می‌پردازند.

شکل دیگری از اعتقاد به قضا و قدر این است که طول عمر و میزان مال و منال انسان نیز از پیش مقدر شده است. سات کلیف پی برد که به رغم اعتقاد مسلمانان به از پیش مقدر بودن عمر انسان، درمانگاههای واقع در منطقه مورد بررسی وی همواره مملو از بیماران است، وی به دلیل عاجز ماندن از فهم نکات ظریف این موضوع با گفتن این مطلب که این مردم به نظام عقیدتی اسلام صرفاً به طور زبانی اعتقاد دارند کوشید این تضاد را برطرف نماید. این تعبیر و تفسیر را گرتز (Geertz) نیز تکرار نمود. وی هنگام برخورد با مورد مشابه موقعیت فوق اظهار داشت که این مسلمانان صرفاً خود را فریب می‌دهند.<sup>۱۳</sup> به سختی قابل تصور است که این تفسیر و تعبیرها می‌تواند ما را در علت‌یابی معنادار پدیده مورد بررسی یاری نماید.

اما عقاید و رفتار اقتصادی مسلمانان به صورت نسبتاً متفاوتی مورد بازبینی قرار گرفته است. برای مثال، به نظر می‌رسد سویفت (Swift) دعوت مسلمانان به کم توجهی به مال دنیا را مانعی در برابر انباشت ثروت تصور نموده است.<sup>۱۴</sup> از طرف دیگر ماکس وبر (که رد پای نظرات وی درباره دین اسلام هنوز در بسیاری از نوشته‌های معاصر مشهود است) توصیه حضرت محمد (ص) به یکی از مسلمانان مبنی بر احتراز از ژنده پوشی را مطابق با تصورات فنودالی در شان و منزلت دانست.

طبق نظریه‌های سازمان اجتماعی، توسعه الگوهای رفتار اجتماعی حاصل وقوع کنشهای متقابل در درون یک گروه است.

شریعت به مجموعه قوانینی منحصر نمی‌شود که بر زندگی یک مسلمان تنها در موقعیتهای خاصی اثر بگذارد بلکه ما به اصلی حیات وی می‌باشد.

این برداشت نیز، درک نادرست از اسلام به عنوان یک دین مشوق خودخواهی مفرط که در آن مسلمانان از جامعه بسیار آراسته، عطر و آرایش دقیق پیش لذت می‌برند منعکس می‌نماید.<sup>۱۵</sup> این گونه دست چینی از سخنان حضرت محمد (ص)، اندرزه‌های وی به مسلمانان مبنی بر احتراز از خود بینی، فریبکاری و افراط و تفریط را نادیده می‌گیرد. بی‌توجهی به تذکرات اسلام مبنی بر احتراز از افراط و تفریط (به عنوان مثال خست و بخشدگی) به یقین به انجام برداشتهای یکطرفانه منتهی می‌شود.

آنجا که سويفت اشاره به خبری می‌نماید که وی آن را «اخلاق اعتدال» می‌نامد به نظر می‌رسد ماهیت متعادل و عطف و اندرزه‌های اسلام را بهتر از دیگران فهمیده است. متخصصان دیگری نیز به همین نتیجه رسیده‌اند.<sup>۱۶</sup> قرآن دست کم در یک اشاره صریح دین اسلام را دین اعتدال معرفی نموده است.<sup>۱۷</sup> تنها چیزی که انسان را از انجام تعبیر و تفسیرهای غلط باز می‌دارد فهم جامع دین اسلام یا هر نظام اعتقادی پیچیده دیگر است. این نمونه‌ها به نظر می‌رسد برای بیان نکته مورد نظر ما کافی باشند. بسیاری از ارجاعات انجام شده به جنبه‌های نظام اعتقادی یا احکام رفتاری اسلام به این عنوان که آنها اثر بازدارنده‌ای بر توسعه دارند از فهم نادرست مفهوم این جنبه‌ها در نزد «مسلمانان»، نشأت می‌گیرد. نحوست بی‌پایانی از مطالب مبنی بر دعوت مسلمانان به بهره‌گیری حداکثر از برهان، مهارت و تلاش برای بهبود سرنوشت خود قابل ندوین است. تلاش برای بررسی جامع آثار تعالیم اسلام بر فعالیتهای توسعه‌ای در قلمرو این مقاله

نیست.

### ۳. انحطاط عقاید و رفتار مسلمانان و توسعه

نویسندگان دیگری نمونه‌هایی از عقاید و رفتارهای دیرپا یا تحریف شده توده مردم را هر چند به اشتباه به عنوان شاهی بر ایستادگی اسلام به عنوان مانعی در برابر توسعه ذکر می‌نمایند. برای مثال، گرتزیک از تحقیقات خود را به اثبات این مطلب اختصاص داد که گذشته هندی دهقانان اندونزیایی و گذشته قبیله‌ای و بدوی مردم مراکش تأثیر شگرفی بر تحولات دین اسلام در این کشورها بر جا گذاشته است.

پاتای (Patai) به این حقیقت اشاره می‌کند که اسلام مسلمانان را از تصویر یا مجسمه سازی برای خداوند که به عنوان بت پرستی تلقی می‌شود باز می‌دارد. اما در زیر روکش ضخیم عقاید رسمی، عقاید دیرپای رایج در بین توده مردمی قرار دارد که از اصول الهی مذهب خود اطلاع کافی ندارند.<sup>۱۸</sup> استدلال مذکور استدلال آشنای دیگری است، که عده‌ای از غریبه‌ها پیش گرفته‌اند. بسیاری از مشاهدات عینی در این باره نیز به نظر می‌رسد معتبر باشد. اما در اینجا باید علت اساسی وجود چنین عقاید و رفتارهای انحرافی در نزد توده مردم را جویا شد. آیا خود آرمان گرایی و پیچیدگی دین اسلام انحراف از فرامین و تحریف عقاید اسلامی را اجتناب‌ناپذیر می‌نماید، یا اینکه این انحطاط عقاید اسلامی از وقوع انقطاع در فرایند اجتماعی شدن و اشاعه مفاهیم دینی مناسب در بین توده مردم ناشی می‌گردد؟ بحث این مقاله آن است

که اسلام به رغم آرمانگرایی خود (به مفهوم جستجو برای دستیابی به بهترین راههای حل مسائل جامعه بشری) یک دین عملی و شدنی است. این دین را یکبار انسانهای عادی پذیرفتند و در طول قرن‌ها با موفقیت به آن عمل کردند و این به نقش چشمگیر اسلام در تمدن بشری منجر گشت.

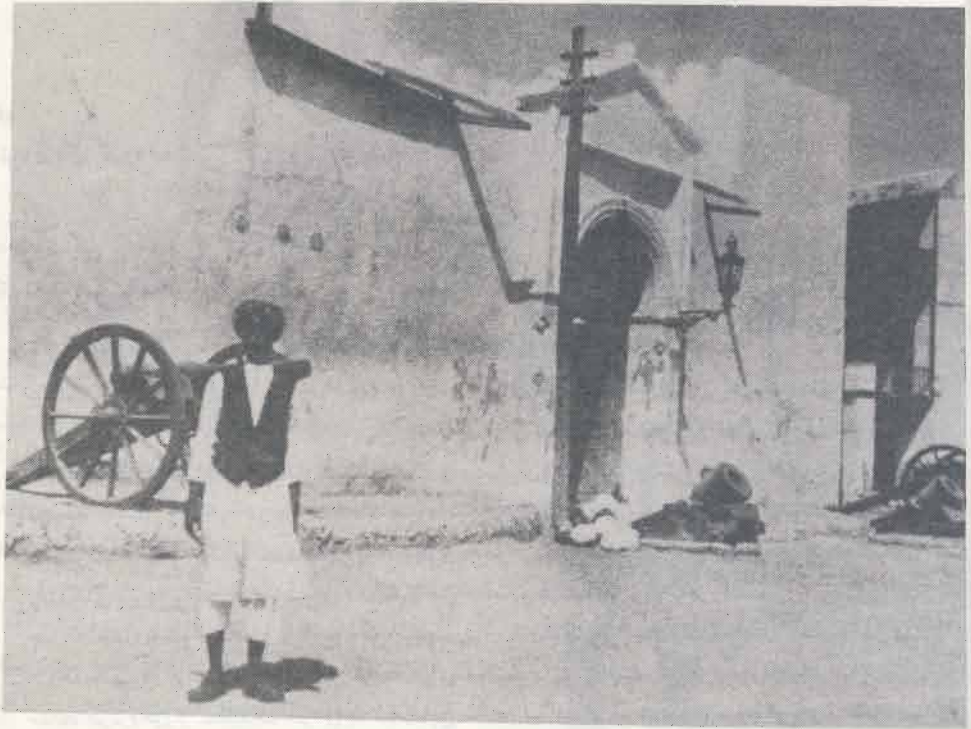
عده‌ای از اسلام شناسان<sup>۱۹</sup> شدیداً در پی اثبات این مطلبند که اعراب قرن ششم میلادی بر خلاف ادعای مسلمانان انسانهایی غیر متمدن، وحشی یا عقب مانده نبودند. برای مثال، لیختن اشتاتر (Lichten stad ter) زحمت اثبات این مطلب را که آنها متمدن و دارای جامعه سازمان یافته‌ای بودند پذیرا شد.<sup>۲۰</sup> محققان دیگری از تمدنهای با سابقه‌تر و معاصر با ظهور اسلام سخن می‌گویند که در قرون بعد در تمدنی موصوف به تمدن شکوفای اسلامی ادغام شدند. اما به نظر می‌رسد که همگان در زمینه تفاوت ماهوی اسلام با تمدنهای معاصر و بیشتر از آن توافق دارند. نویسنده مذکور در وصف اسلام مشرق زمین می‌گوید: «روح آفریننده آن، حتی پس از آغاز انحطاط سیاسی تمدن اسلامی، جهان قرون وسطایی را در علوم، فلسفه و هنر راهبردی کرده است»<sup>۲۱</sup> نویسنده دیگری نتیجه می‌گیرد که بدون این کمکهای اسلام (وی به جای اسلام واژه عرب را به کار می‌برد) علوم و فلسفه اروپایی هرگز توسعه نیافته بود.<sup>۲۲</sup> اظهار نظر درباره چنین عباراتی از قلمرو این مقاله خارج است. این گونه ارزیابیها را در جای دیگری می‌توان یافت،<sup>۲۳</sup> عده‌ای از نویسندگان دست کم بخشی از این توفیق «اعجاب انگیز» فرهنگی و بویژه آثار علمی این تمدن را به

کمترین مطلبی که برای اثبات بحث خود نیاز داریم این است که اسلام در آن زمان که موازنه قوا در روابط بین الملل به ضرر مناطق اسلامی نبود مانعی در برابر توسعه نبوده است.

پس از آن، چه بر سر سرزمینهای اسلامی آمد؟ در حالی که اروپا و سپس کشورهای ماورای بحار در مقیاس و سرعت غیر قابل تصویری به نوع جدید توسعه اقتصادی دست یافتند، عقب ماندگی امروز کشورهای اسلامی را چه عاملی موجب گردید؟ پاسخ به این سؤال منوط به غور و بررسی در دو حوزه مهم است.

۱. حوزه اول ماهیت نهادی یگانه اسلام است که معتقد به لزوم تسلط کامل مسلمانان بر تقسیمات موثر بر سرنوشت خود است. توجه به نحوه تحول شریعت (قانون اسلامی) این امر را قابل فهمتر می نماید.

۲. حوزه دوم نامساعد بودن روابط قوا در سطح



بین الملل، بویژه از نظر تضاد و درگیری بین امپراطوری عثمانی و اروپا و پس از آن سلطه استعمار بر مناطق اسلامی است.

#### الف: شریعت و نهادهای اجتماعی

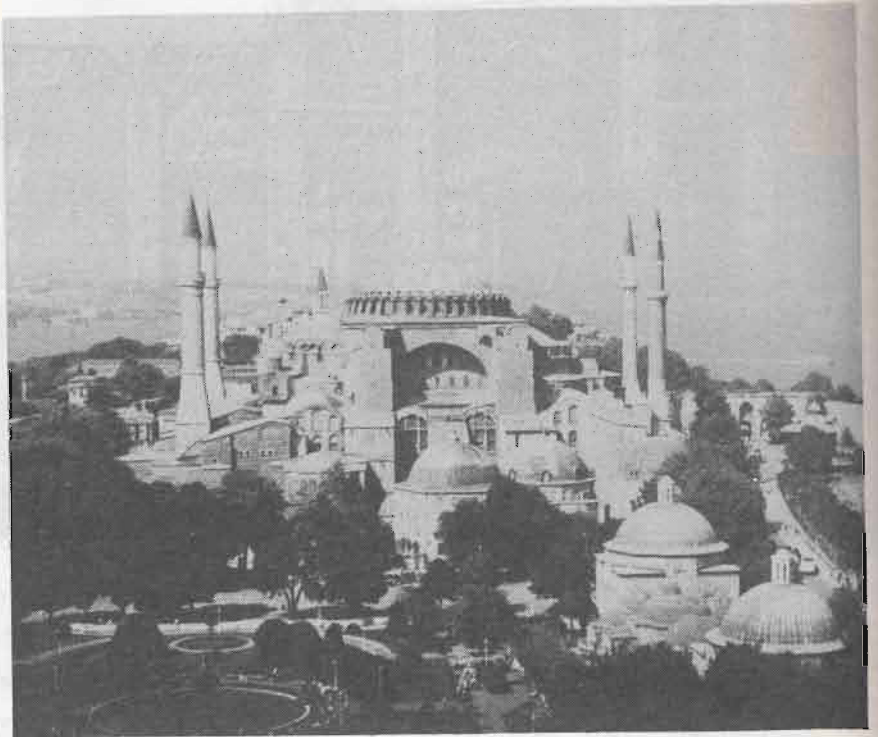
مسلمانان معتقدند که اسلام آخرین آیینی است که خداوند در طول آفرینش نازل نموده است. این آیین ضمن حفظ برخی از اصول اساسی معتبری که

موضوع ادامه مقاله را تشکیل می دهد. اما از ابتدا باید مخالف شدید ما با بیان عوامل مطلق و یک بعدی پدیده های بسیار پیچیده ای چون توسعه و توسعه نیافتگی اجتماعی روشن گردد. هدف ما جلب توجه خوانندگان به متغیرهای فراموش شده ای است که به طور بالقوه علت قابل پذیرش تر وقوع چنین پدیده هایی هستند.

#### ۴. کندی تحول نهادها در کشورهای اسلامی

عموم بر این نکته توافق دارند که نقش اسلام در تمدن بشری گذشته از تحقیقات علمی محض ارائه «محصولات مادی و اکتشافات فنی» را شامل می شود.<sup>۲۵</sup> در قرون وسطی، هنگامی که اروپا غرق در نادانی و خرافات بود مناطق اسلامی الگوی «بارز توسعه» بودند. البته پیشبرد این بحث منوط به اثبات این مطلب نیست که اسلام یگانه نیروی پشتیبان این موفقیت شگرف بود. علاوه بر این روشن است که اسلام زمینه کلی و لازم برای پیشرفتهای علمی و فنی آن دوره را فراهم نمود.

اسلام نسبت می دهند.<sup>۲۴</sup> ادعای غیر عملی بودن اسلام در زندگی واقعی و گرایش ذاتی آن به تحریف شدن توسط توده مردم به ظاهر مبتنی بر تحقیقات نسبتاً تازه ای است که در کشورهای اسلامی تحت سیطره یا بسیار متأثر از نفوذ قدرتهای خارجی انجام شده است. هیچ محقق جدی نمی تواند بپذیرد که این توده ها سرنوشت خود را در دست دارند یا در سایه نهادهای سالمی که واقعاً به اسلام گرایش دارند زندگی می کنند. بنابراین، طبق یک نتیجه گیری مقبول تحریف اعتقادات و رفتارهای اسلامی در این گونه کشورهای کاملاً رها نشده از سلطه خارجی به بریدگیهای به وجود آمده در نهادهای اجتماعی نظیر نهادهای آموزشی، سیاسی و اقتصادی قابل انتساب است. در واقع، این برهان صرفاً بازتابی از بحث کلی این مقاله است. طبق این بحث، بهتر این است که علت عقب ماندگی امروز کشورهای اسلامی را به توسعه نهادی ابتری نسبت دهیم که نتیجه سلطه بیگانه بر سرنوشت مردمی است که دینشان به نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به اندازه اعمال عبادی شخصی توجه دارد. این



برای وضعیتهای فرضی نامتحمّل اقدام نمودند . پس از آن احساس عدم نیاز به وضع احکام یا کشف کاربردهای تازه اصول کلی اسلام به وجود آمد . این احساس شاید از اطمینان بیش از حد علمای دین مایه می گرفت و موفقیت جهانی اسلام در آن عصر طلایی احتمالاً آن را تقویت می نمود . به هر حال، بستن ناخوشایند و نابهنگام مسیر توسعه پویای شریعت ممکن است از قدرت و انعطاف پذیری آن نشأت گرفته باشد .

طبیعتاً آثار این رویداد بلافاصله قابل رویت نبود . نهادهای اجتماعی ایجاد بر طبق قوانین اولیه شریعت برای قرون متمادی کارایی داشتند اما شریعت پس از این دوره در برابر تغییر و تحولات گاه گاه واکنش نشان می داد هر گاه که نیازی پیش می آمد یک عالم استثنایی نظیر ابن القیم یا ابن تیمه به منظور پذیرش مسئولیت (کشف احکام برای موقیتهای تازه) پدیدار می شد . اما عده ای از محققان معتقدند که باب اجتهاد تنها در مورد فهم معنای برخی از متون مقدس بسته شد و باب اجتهاد در کاربرد احکام شریعت برای موقیتهای روزمره زندگی همواره باز بوده است . طبق این نظر بسته شدن باب اجتهاد (در صورتی که رخ داده باشد) کمترین اثر منفی را داشته است . با وجود این، با ملاحظه جایگاه اساسی شریعت در زندگی مسلمانان روشن است که هر نوع محدودیت در برابر تطابق پذیری آن آثار منفی به جا می گذارد .

برای آنکه معنای شریعت را از نظر یک فرد مسلمان بدانیم باید همراه با لاندو (Landau) به یاد داشته باشیم که شریعت:

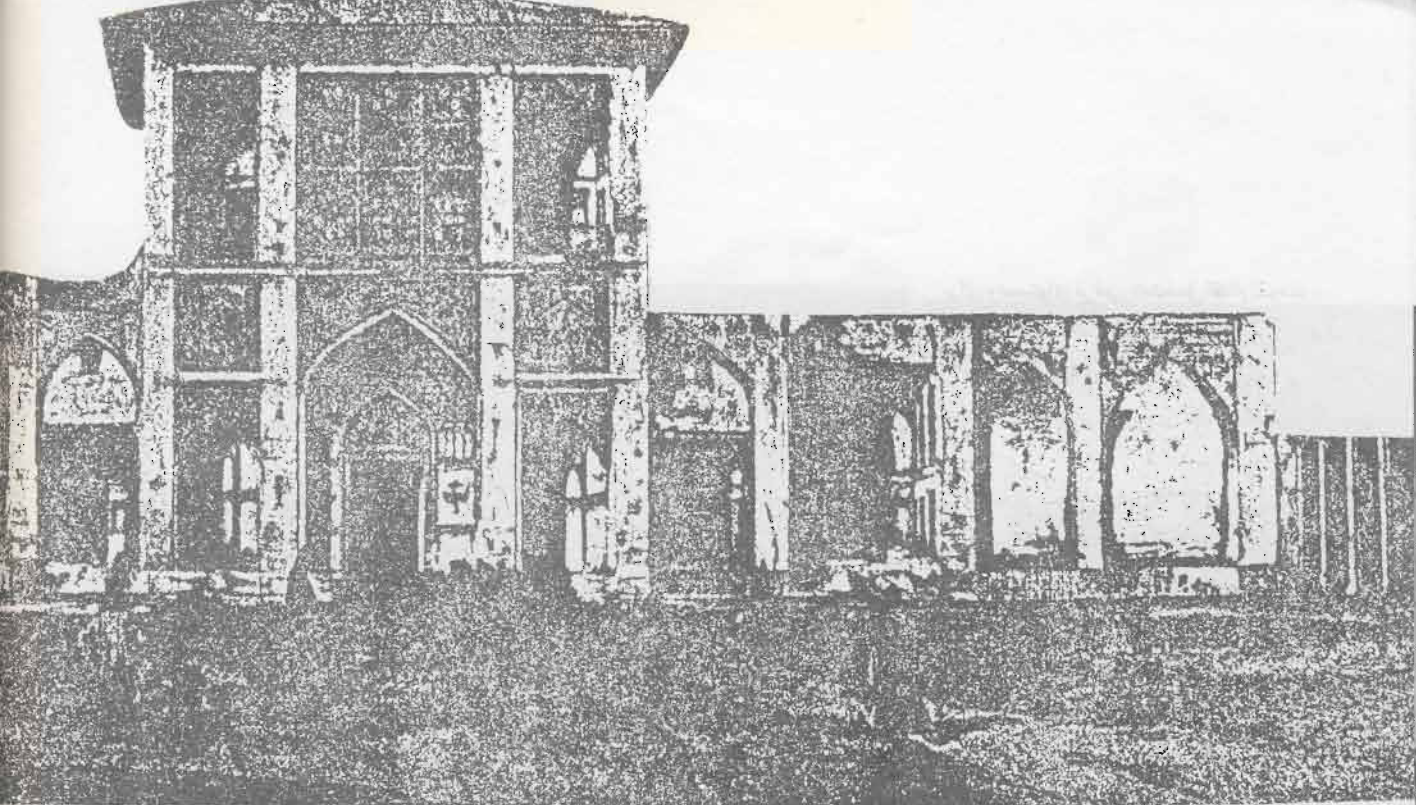
... به مجموعه قوانینی منحصر نمی شود که بر زندگی یک مسلمان تنها در موقیتهای خاصی اثر بگذارد بلکه مایه اصلی حیات وی می باشد . در واقع زندگی مذهبی، سیاسی، اجتماعی، داخلی و شخصی یک مسلمان کاملاً مقید به دستورات شریعت است و بر اساس آن تنظیم شده است.<sup>۲۸</sup> هر نسلی که مدعی زدن حرف آخر درباره چنین حوزه های حیاتی زندگی گردد، به یقین جامعه را از

گرفته اند قوانین کاملی تلقی می شوند . بنابراین، رعایت آنها نه فقط یک وظیفه اجتماعی بلکه «نشان ایمان به خداوند» است . پیامبر خدا حضرت محمد (ص) در طول دوران حیات خود طبیعتاً مفسر گفتار خداوند و کاربرد آن در موقیتهای تازه بود . پس از رحلت پیامبر (ص) سخنان و احکام وی (سنت) دومین منبع چیزی قرار گرفت که بعدها شریعت نام نهاده شد . شریعت حدوداً به معنای «قانون اسلامی» ترجمه شده است . با گسترش «امت اسلام»، همواره وضعیتهای تازه ای پیش می آمد که به احکام جدید نیاز داشت . در طول چند قرن نخست پس از «هجرت» قوانین اسلامی گسترده ای ایجاد و وضع منظم قوانینی بر اساس منابع چهارگانه قرآن، سنت، قیاس،<sup>۲۶</sup> اجماع،<sup>۲۷</sup> علمای اسلام با جدیت پیگیری شد .

طی این دوران، شریعت به خوبی نیازهای متغیر زمانها و مناطق مختلف را برآورده نمود . گذشته از شریعت فقیهان آن دوران و شاگردانشان با شوق و ذوق فراوان به تلاش فراوان برای کشف احکام لازم

در ادیان پیشین وجود داشت بیانگر یک برنامه کامل برای تضمین سعادت دنیوی و اخروی انسان است . یکی از ویژگیهای این آخرین فرمان الهی این است که دستیابی به چنین سعادت را از طریق توجه یکطرفه به ممارست «روحی شخصی» امکان پذیر نمی داند . اسلام بر ترتیبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که مردم در سایه آن زندگی می کنند نیز به همان اندازه تأکید می ورزد . به عبارت دیگر، رستگاری شخصی مورد تصور در اسلام در نبود ترتیبات نهادی «صحیح» کاملاً به دست نمی آید و یک فرد مسلمان باید به هر دو جنبه به یک اندازه توجه نماید . به این ترتیب، اخذ یا کسب ربا گناهی برابر با غفلت از انجام نمازهای یومیه یا روزه دارد .

برخی از این الزامات نهادی یا احکام به تفصیل در قرآن تعیین شده، برخی به صورت کلی بیان گردیده و تصمیم گیری در مورد برخی دیگر بسته به پیش آمد نیاز و به شرط رعایت اصول کلی اسلام به انسان واگذار شده است . این احکام به دلیل اعتقاد مسلمانان به اینکه از وحی الهی سرچشمه



برخی عناصر نیرومندی خود محروم نموده است. به هر حال، به دلیل پویایی حکومت غیر متمرکز در جوامع اسلامی ماقبل امپراطوری عثمانی، محدودیتهای فوق این جوامع را رو به تحلیل نمی بردند. هنگام حکومت متمرکز عثمانیها عواقب جدی این محدودیتها روشن شد.

### ب: امپراطوری عثمانی و رکود بزرگ

بررسی تاریخی و منطقه‌ای اسلام به منظور یافتن روشهای پاسخگویی شریعت در برابر تحول و دگرگونی بررسی جالبی خواهد بود. اما مطابق با هدفهای این مقاله، دوره امپراطوری عثمانی با توجه به تناسب تاریخی آن برای تبیین وضع موجود بخش عمده‌ای از کشورهای اسلامی، به نظر می‌رسد مقطع زمانی مناسبی برای این بررسی باشد.

در پی عصر طلایی اسلام دوره‌ای از انحطاط آغاز شده که یکی از عوامل آن ضربات ویران کننده مغولها از اواسط قرن سیزدهم تا اواخر قرن چهاردهم بود. اما در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم عثمانیها به منزله نورامیدی در برابر زوال تمدن اسلامی پدیدار شدند. آنها از مناطق اسلامی با قدرت دفاع کردند و به عنوان قهرمانان اسلام ظاهر شدند.<sup>۲۹</sup> تحت حکومت عثمانیها، گسترش جهانی اسلام به اوج خود رسید.

اما عثمانیها گسترده‌گی مناطق اسلامی تحت سیطره خود و خصومت دایمی با قدرتهای اروپایی را به قیمت سنگینی حفظ نمودند. در طول قرن هجدهم امپراطوری عثمانی در انحطاط و رکود شدیدی قرار داشت. هر قدر که احاطه این امپراطوری بر اطراف خود کاهش می‌یافت نیاز، آن به منابع لازم برای مقابله با قدرتهای در حال ظهور اروپا بیشتر می‌شد.

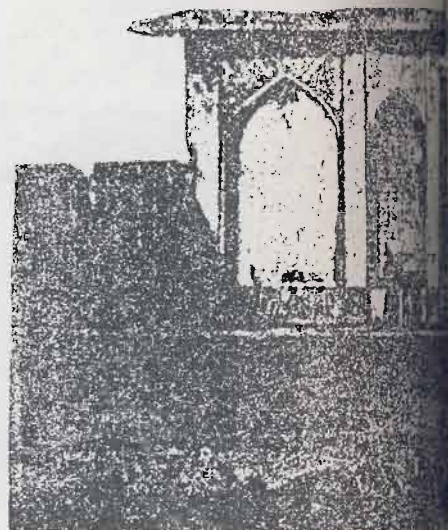
امپراطوری عثمانی، به منظور تأمین منابع اقتصادی لازم برای بقای خود، به سرکوب وحشیانه مناطق تحت سیطره خود متوسل گردید. در این دوره اندیشه حکومت «خلیفه» به منظور موجه جلوه دادن و تقدس بخشیدن به تصویر امپراطوری عثمانی می‌باشد. نکته مهمتر برای بحث ما آنکه در این دوره جنون روزافزونی برای انزوا و گوشه‌گیری از تحولات فرهنگی و فنی جهان خارج وجود داشت. عثمانیها به برتری اساسی خود اطمینان داشتند و نیاز چندانی به تحول و دگرگونی احساس نمی‌کردند.

عثمانیها با تمام رویدادهایی که از زمان آغاز اصلاحات اروپا در زندگی صنعتی و تجاری، در علم و فن و بویژه در سازمان سیاسی و نظامی رخ داده بود کاملاً نا آشنا بودند و صحنه نبرد، تنها محلی تماس رو در روی آنها با اروپا بود.<sup>۳۰</sup> تحت این

شرایط، مناطق تحت سیطره عثمانی که در زیر چتر ضعیف یک حکومت مذهبی قرار داشتند به شدت مراقبت می‌شدند. این مناطق از هستی ساقط شدند و حکومت مذهبی فاسدی را بالای آنها داشتند که همواره آماده سرکوب شورشهای محلی بود. با وجود این، حکومت مزبور گاهی پیشگیری از موج تجاوزات اروپاییها موفق بود. زوال درونی امپراطوری عثمانی قاعده روز گردید. در طول سالهای متمادی تلاش برای بقا به حد توسعه نهادی، برنامه کار آن قرار گرفت. شرایط تضعیف کننده تا جایی ادامه یافت که قدرتهای اروپایی بر آن تفوق یافتند و در آن گیرودار، مرحله جدیدی از جلوگیری از توسعه نهادی مناطق اسلامی را آغاز نمودند.

### ج: حکومت استعمار بر سرزمینهای اسلامی

امپراطوری عثمانی سرزمینهای خود را اکنون تحت نوع تازه‌ای از حکومت و استعمار خارجی قرار می‌گرفتند در وضع رکود فزاینده بر جا گذاشت. اگر ترکها به یک معنا ظالمان می‌بودند، اما مسلمانان اروپاییها را به عنوان دشمن دیرینه و بی‌پرده و صلیبهای جدید<sup>۳۱</sup> (در زیر مسلمانان این واژه مظهر یک تهاجم ناعادلانه است) می‌شناختند. به رغم آنکه عده‌ای هنوز سلا



با استعمار، گذشته برای مسلمانان رویارویی از یک رویارویی اقتصادی و سیاسی، یک مقابله روحی به حساب می‌آید.

بستن ناپهنگام باب اجتهاد، شریعت را تا حدودی از قدرت قوام بخش خود محروم نمود.

است. مشخص کننده واکنش دولتهای بسیاری از کشورهای اسلامی تازه استقلال یافته در برابر غرب (مانند مصر، تونس و الجزایر) بود. شریعت در اموری مانند امور شخصی و خانوادگی که تکامل یافته بود حفظ گردید و هر جا که اصول کلی آن در زندگی واقعی عصر تازه قابل کاربرد نبود اقتباس از غرب راه حل مسائل قرار گرفت. در سطح دادوستدهای روزمره توده مردم این تصویر کمی فرق می‌کرد. عده‌ای روشهای جدید زندگی در غرب را اختیار نمودند، در حالی که گروهی دیگر انحراف از احکام شریعت و گرایش به سمت غرب را یک انحراف غیر قابل اغماض تشخیص دادند. اما نهادهای اجتماعی به طور منظم بر خلاف خواسته گروه اخیر حرکت می‌نمود. در واقع، ضرورتهای بازار این معنا را داشت که یا باید به معاملات حرام و رباخواری تن بدهند یا فنا گردند. عده‌ای از افراد این گروه «لغزش» یا «انحراف» از شریعت را که برخی از نویسندگان غرب به تفصیل آن را شرح داده‌اند امری با جاذبه یافتند.<sup>۳۷</sup> در مقابل، مسلمانان دیگر که ضمن اطلاع از فقدان یک راه بهتر به جای نهادهای غرب تن به پذیرش آن نمی‌دادند در وضع نامشخصی باقی ماندند. این طرز تفکر معرف رفتار مسلمانانی است که به صورت انفعالی و عموماً در شکل

استعماری و پس از آن تطابق مسلمانان با نهادهای خارجی تحمیل شده شکل‌های گوناگونی به خود گرفت.

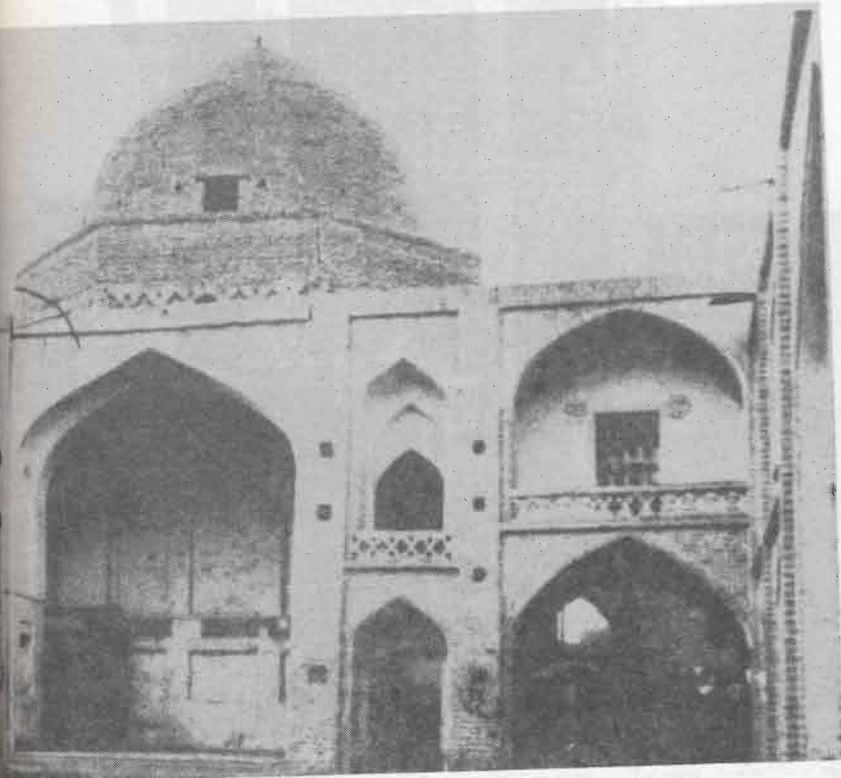
عده‌ای از مسلمانان دریافتند که از سالهای رکود دوران امپراطوری عثمانی نهادهای بومی توسعه نیافته‌ای بر جا مانده است. این عده که یک گزینه غربی موفق و آماده‌ای را یافته بودند کاملاً آن را پذیرفتند. «اصلاحات» کمال آتاتورک در ترکیه به یقین نمونه‌ای از این طرز تفکر است. وی یک حکومت غیر مذهبی<sup>۳۵</sup> بر پا نمود که در آن نهادهای اجتماعی به جای انطباق با الگوی اسلامی مطابق با الگوی موفق و «مدرن» اروپا طراحی شده است.

اکنون این مطلب باید روشن شده باشد که از نظر یک فرد مسلمان رویارویی با دعوت وی به دنیاگرایی<sup>۳۶</sup> چه معنایی دارد. هواداران افکار آتاتورک با آنکه ترک‌ها را به ترک اسلام دعوت نکردند اما به دلیل ماهیت نهادی اسلام دعوت به دنیاگرایی به معنای دعوت به ترک اسلام بود. در بسیاری از کشورهای اسلامی، طبقه نخبه حاکم گرایش ملایمتر به الگوی غرب را با طبع مردم موافقت یافتند و شاید ناسازگاری نسبی آن با شرایط داخلی را احساس کرده بودند. این دیدگاه که مبین گرایش به گلچین نمودن عناصر مناسب تمدن غرب

اروپاییها را در مقایسه با عثمانیها یک سلطه «انسانی و روشنی بخش» می‌دانند<sup>۳۲</sup> اما این دو یک قضاوت اساسی داشتند. اروپاییها معرفت یک فرهنگ و مذهب متفاوت بودند. اکنون که آنها به برتری خود اطمینان یافته بودند، گذشته از به زیر سلطه در آوردن مردم نایل به تغییر شیوه زندگی آنها به شیوه زندگی خود بودند. «هیئتهای پیام آور نمودن»<sup>۳۳</sup> فرانسویها نمونه‌ای از این گرایش بودند.

مسلمانان که تصور می‌نمودند سرانجام یوغ سنگین ظلم ترک‌ها از گردنشان برداشته شده خود را طعمه یک قدرت سهمگین نظامی و اقتصادی جدید یافتند. این قدرت می‌کوشید فرهنگ آنها را - چه خوب و چه بد - به روشهای خشن و زیرکانه‌ای ریشه کن نماید. «مدرن» که رمز واژه‌ای برای توصیف اروپا یا غرب بود کاملاً خوب و «سنتی» کاملاً بد قلمداد گردید. نهادهای غرب با این تصور که برای تمام مردم جهان بالذاته معتبرند بر مناطق اسلامی تحمیل گردید. برای مسلمانان رویارویی با استعمار گذشته از یک رویارویی اقتصادی و سیاسی یک رویارویی «روحی» به حساب می‌آید.<sup>۳۴</sup> به این ترتیب آنها طرد روحی نهادهای استعماری و ضد شریعت را در تمام مدت و تا زمان رهایی از سلطه بیگانه حفظ نمودند. اما در طول دوره





الگوهای قدیمی توسعه به نظر می‌رسد زیر بار سنگین تضادها و کمیابی‌ها در حال فروریختن است.

گوشه‌گیری از نظام سرمایه‌داری الهام گرفته از جهان خارج واکنش نشان می‌دادند.<sup>۳۸</sup> آنها تنها به هنگام اقتضای ضرورت نهادهای غربی را خواهند پذیرفت. این طرز فکر تحت اصول «ضرورت‌های ناشی از استثنائات» و «ضرورت تناسب استثنائات با میزان ضرورت»<sup>۳۹</sup> مجاز می‌داند.

#### د: کلیت تأثیرات

پیش از این بحث شد که بستن نا بهنگام باب کاربرد پویای اصول کلی اسلام در برابر اوضاع و شرایط جدید اجتهاد در حول و حوش قرن یازده میلادی احتمالاً شریعت را تا حدودی از قدرت قوام بخش خود محروم نموده است. اما سیمپره غیر مسلمانان بر سرزمینهای اسلامی (چه از درون یا بیرون) که در جهت منافع بیگانگان سیاستهای مهمی را اتخاذ و اجرا نمودند یک عامل بزرگ در کند نمودن روند تحول نهادها و پس از آن توسعه این سرزمینها بود.

به نظر نویسندگان چون ردنسون (Rodinson) اگر جوامع اسلامی در مسیر سرمایه‌داری نوع اروپایی توسعه یافته بودند معلوم نبود که این توسعه به منظور سلطه استعماری نبوده باشد.<sup>۳۹</sup> اما باید توجه داشت که اگر بنا به

فرض چنین توسعه‌ای رخ می‌داد شاید مسیرهای متفاوت از توسعه سرمایه‌داری را پیش می‌گرفت.

تأکید اسلام بر مطلق «حق زندگی» و «عدالت اجتماعی» بر آن الگوی توسعه به شدت اثر می‌گذاشت.<sup>۴۰</sup> نکته مهمتر اینکه در اینجا در حال ارائه یک نمونه روشنتری هستیم زیرا ما علاوه بر ملاحظه آثار استعمار بر کشورهای اسلامی در یک نگرش جامع، آثار استعمار در زمینه تاریخی و توسعه‌ای درست آن ایده خواهد شد. به عبارت دیگر، فهم ماهیت تحلیل برنده آن برای کشورهای اسلامی آسانتر خواهد بود.

در پرتو این نگرش می‌توان پدیده‌های به ظاهر بی‌معنا یا برداشتهای رویایی خارجیها را فهمید. برای مثال، اکنون می‌توان به علت اقدامات دولت ترکیه برای خنثی نمودن تدریجی آنچه که به اصطلاح تغییر نوگرایانه این کشور خوانده می‌شود پی برد. این نوع نگرش به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چرا هزاران ایرانی جان خود را در راه برقراری «جمهوری اسلامی» فدا نموده‌اند، یا چرا حرکت‌های مشابه در افغانستان و پاکستان رخ می‌دهد و نیز بفهمیم چرا «دفاع از کیان اسلام» در جهان عرب اوج می‌گیرد. دارندگان برداشتهای کم‌مایه و سطحی معتقدند که مسئله موجود در ترکیه

مسئله تحلیل قدرت نوگرایان در برابر توده مردم سنت‌گراست و درباره علت کشتار مردم ایران می‌گویند آنها به عنوان متعصبان مذهبی در برابر نوگرایی سریع قیام کردند. این عده متوجه این مطلب نشده‌اند که وضع فعلی این جوامع نمی‌توان بدون توجه به گذشته آنها به آسانی فهمید. ناظران «متجدد، روشنفکر و منصف» سختی می‌توانند اشتیاق این مردم به دردست گرفتن سرنوشت خود و تصمیم‌گیری آزادانه درباره نحوه ایجاد ترتیبات نهادی اساسی را که مطابق با ارزشهای مورد پذیرش آنها باشد - امری که مسلمانان طی یک دوره طولانی از آن محروم شده بودند - درک نمایند.

#### ه: خلاصه و نتیجه‌گیری

نویسندگان با مشاهده عقب ماندگی امروز کشورهای اسلامی نتیجه می‌گیرند که اسلام مانع در برابر توسعه است. در این مقاله کوشش گردید تا تبری عقاید و احکام رفتاری اسلامی از آنها ضدیت با توسعه اثبات گردد. همان‌طور که ردنسون نشان داد بر عقلانیت، منطق و عمل فعال تأکید می‌ورزد.<sup>۴۱</sup> در این مقاله تحلیل دیگری از عوامل عقب ماندگی کشورهای اسلامی



برخی از کشورهای اسلامی  
صادر کننده نفت با  
تولید ناخالص ملی سرانه بالا  
نه فقط به رشد اقتصادی خود انکاء،  
دست نیافته اند، بلکه ترتیبات نهادی لازم  
را هم به دست نیاورده اند.

نهادها شاید تعدادی از گروههای داخلی را منتفع نمایند اما این به معنای تغییر و تحول در کل نظام نیست. علاوه بر این طبق یک فرض معقول، این منافع شامل گروههایی می شود که تمایل به همکاری یا ظالم و بنا بر این تضمین سلطه وی را نشان داده باشند.

همان طور که گفته شد اسلام توسعه نهادهای اجتماعی را صرفاً به کنش متقابل انسانها واگذار ننموده است. این نهادها باید مطابق با اصول کلی و هدایت کننده مشخصی توسعه یابند که عدالت همگانی را از طریق یک قانونگذار بی طرف، یعنی خداوند تضمین می نماید. هنگامی که این اصول تضعیف شوند مسلمانان احساس می کنند که در مسیر «درستی» زندگی نمی نمایند. آنها در صورت حضور در نهادهای اجتماعی جدید، توسط حکام بیگانه به بازی گرفته می شوند. این امر به غلط می تواند به عنوان ناتوانی مسلمانان برای حضور در نهادهای اجتماعی استنباط شود. نظر گرتز درباره بازارگانان خرده پای اندونزیایی شاید این نکته را روشن نماید.

... رفتار آنها نوعاً نشانگر خصیلتهای «نروستانی» سعی و کوشش، صرفه جویی، استقلال طاعتی و عزم و اراده بسیار زیاد است..... آنها از

ارائه گردید. وقوع بریدگیهای شدید در سازمان اجتماعی این جوامع به دلیل سلطه درازمدت بیگانه این عقب ماندگی را به وجود آورده است. نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این جوامع به یک روش معنادار قادر به تأمین نیازهای مردم نمی باشند. این نهادها در طول قرنها از توسعه حقیقی و منطبق با شریعت اسلام بازمانده اند. در مقابل، نهادهای بیگانه و ضد شریعت بر آنها تحمیل گردید. این مردم تضاد شدید و دایمی بین حقایق مورد قبول وجدان خود و وضع ناامید کننده موجود را تجربه کرده اند.

طبق نظریه های سازمان اجتماعی، توسعه الگوهای رفتار اجتماعی حاصل وقوع کنشهای متقابل در درون یک گروه است. هر گاه که الگوهای مشخصی از روابط و معیارهای حاکم بر آنها در خدمت تأمین نیازهای اساسی گروه به نظر آیند این الگوها نهادی شده محسوب می شوند. بر این اساس، جریان نیاز به کنش متقابل، کنش متقابل به رابطه، رابطه به معیار، معیار به ارزش و ارزش به بیان نهادی کامل بدون مانع پیش می رود. زمانی که دخالت خارجی در تصویر وارد می شود در حقیقت روند جریان طبیعی مذکور دچار وقعه می گردد. در این وضعیت نهادهایی توسعه خواهند یافت که اساساً کارکرد همسو با نظام سلطه خارجی دارند. این

توان لازم برای تشکیل نهادهای اقتصادی بی بهره اند. در واقع، این بازارگانان کار آفرینان بدون تشکیلات هستند.<sup>۴۲</sup> توصیف مذکور شاید در مورد صاحبان کسب و کار در بسیاری از کشورهای اسلامی معتبر باشد. اما همان طوری که اشاره شد این خصایل محصول تلخ مجموعه ای از عوامل تاریخی و نهادی است نه عوامل منفردی که دست کم یکی از آنها سلطه استعمار قدیم یا جدید است.

فرضیه تاریخی - نهادی گذشته از مزیت کاربرد احتمالی آن برای تبیین علت توسعه نیافتگی کشورهای اسلامی شاید بتواند ما را در فهم رویدادهای جاری این کشورها نیز یاری نماید. بسیاری از تحلیلگران «تجدید حیات گسترده بنیادگرایی اسلامی» در اغلب کشورهای اسلامی را به عوامل دست دوم یا کم اهمیت، بویژه عوامل مرتبط با اوضاع داخلی آنها نسبت می دهند. برای تبیین عوامل دست اول یا پر اهمیت این پدیده که مرزهای ملی را درنوردد و باید از فرضیه عوامل تاریخی - نهادی بهره گرفت. جنبشهای اسلامی نتیجه سرخوردگیهای متراکمی است که حاصل شکستهای فراوان نهادهای اجتماعی جدید است. این نهادها نه فقط ریشه در ارزشهای اجتماعی و دینی مقبول و راهنمای رفتار مسلمانان نداشته بلکه اغلب با آن ضدیت دارند. آشکار شدن محدودیتهای الگوهای توسعه بسیار مادیگرایی «نو» جستجو برای یافتن اصالت اسلام به جای تقلید و انشای نهادهای اجتماعی غرب را تقویت و حمایت نمود. دعوت کلبوب رم (The Club of Rom) به هدایت مجدد جامعه به سمت «هدفهای متعادل به جای هدفهای رشد اقتصادی» نشانه روشنی از رهایی از پرستش بت رشد است. مغربی<sup>۴۳</sup> (Moughrabi) این پدیده را چنین شرح می دهد: به نظر می رسد الگوی قدیمی توسعه زیر بار سنگین تضادها و کمیابی در حال فرو ریختن است. تحمل هزینه های اجتماعی این الگو، یعنی نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی، عدم تعادل در محیط انسانی و اکولوژیکی، فجایع صنعتی و مسائل شهردی گسترده، دیگر نه امری مطلوب و نه امری عملی است.

بحث علمای مسلمان<sup>۴۴</sup> این است که نظام اقتصادی اسلام یگانه نظامی می باشد که اگر نه

22. Watt (1972), op. cit., p. 43.
23. See, for example, J.Schacht and C.E.Bosworth (eds.), the Legacy of Islam (Oxford: Clarendon Press, 1974); or, for a briefer account, see Watt (1972), op.cit.
24. R. Landau, Islam and the Arabs (London:George Allen & Unwin, 1958), pp. 165-189.
25. Watt (1972), op. cit., p. 84.
26. analogy
27. general consensus
28. ibid., p. 128.
29. The New Encyclopedia Britannica, 15th ed. (1974), Vol., 9, p. 934.
30. ibid, Vol.13, pp.783-784.
31. modern time crusaders
32. Patai (1973),op.cit., p.301
33. civilizing mission
34. Geertz (1968),op. cit., p.64
35. secular state
36. secularism
37. See, for example. R.Levy, The Social Structure of Islam (Cambridge: Cambridge University press, 1965),pp. 256-257.
38. Parkinson (1967),op.cit.,p.44
39. M. Rodinson, as paraphrased by K.S. Jomo,'Islam and Weber: Rodinson on the implication of religion for capitalist development', Developing Economies, Vol.15,No.,2 (1977),p.243.
40. Jomo (1977),op.cit.,p.242.
41. ibid; p. 243.
42. C.Geertz, Peddlers and Princes: Social Development and Economic Change in Two Indonesian Towns (Chicago: University of Chicago Press, 1963),p.28.
43. Moughrabi (1978),op.cit.
44. For similarities and differences between capitalist, communist and Islamic economic systems, see M.R. Zaman,'Islamic economic system and modernization',paper Presented to the 1979 Annual Meeting of the Society for Scientific Study of Religion, San Antonio, Texas, October 1979, Mimeo.

- 2 W.M. Watt, The Influence of Islam on Medieval Europe (Edinburgh: Edinburgh University Press, 1972).pp.54, 82-85
3. B.K Parkinson, 'Non-economic factors in the economic retardation of the rural Malay's Modern Asian Studies, Vol.1, No.1 (1967), pp.31-46
4. fatalistic
5. religious Commitment
6. C.R. Sutcliffe, 'Is Islam an obstacle to development? Ideal patterns of belief versus actual patterns of behaviour', The Journal of developing Areas, Vol. 10 (October 1975), pp. 77-82
7. belief system
8. Stunted institutional development
9. divine rulings
10. islamic ideals
11. predestination
12. See F.M. Moughrabi, 'The Arab basic personality: a critical survey of the literature', Journal of Middle East Studies, Vol. 9 (1978), pp.99-112.
13. C. Geertz, Islam Observed: Religious Development in Morocco and Indonesia (Chicago: University of Chicago press, 1968),p.17.
14. M.G. Swift, 'Capital, credit and saving in Javanese marketing', in R. Firth and B.S. Yamey (eds), Capital, Saving and Credit in Peasant Societies (Chicago: Aldine, 1964), p. 150
15. M. Weber, The Sociology of Religion, trans. by E. Fischoff (Boston: Beacon Press, 1958), p.263.
16. I. Lichtenstadter, Islam and the Modern Age (New York: Bookman Associates, 1958), p.111.
17. The Holy Koran, Sura II, Verse 143.
18. R.Patai The Arab Mind (New York: Scribner's, 1973), p. 145.
19. Islamists
20. Lio tenstadter (1958), op. cit., pp. 33-46.
21. ibid.,p. 22.

برای محور نمودن تضادهای ذاتی و نابرابریها، دست کم به منظور به حداقل رساندن تضادها و نابرابریهای که مشخص کننده نظامهایی چون نظامهای سرمایه داری و کمونیستی است طراحی شده است. در صورتی که فرضیه عوامل تاریخی - نهادی توسعه نیافتگی کشورهای اسلامی درست باشد مادامی که بین نهادهای اجتماعی موجود که مردم تحت سیطره آن زندگی و فعالیت می کنند و ارزشهای فرهنگی و دینی که به زندگی ارزش و معنا می دهند نفاق ایجاد نگردد. استمرار شورش و انقلاب در جهان اسلام یک امر قابل پیش بینی است. ماهیت یگانه اسلام به عنوان مجموعه ای از یک نظام اعتقادی و یک نظام اجتماعی نیز این امر را بر مسلمانان انشا می کند.

#### یادداشتها:

\* اشاره نویسنده به دو قاعده معروف و مهم فقهی است که در میان اهل سنت و چه در میان شیعه، معمول است. قاعده اول، عبارت است از «الضرورات تبیح المحظورات» یعنی ضرورت، هر امر ممنوع یا هز الزامی را مباح و جایز می نماید. قاعده دوم، یعنی «الضرورات تتقدر بقدرها» حدود اعمال و اجرای قاعده نخست را بیان می کند. ضرورت، فقط به اندازه رفع نیاز حکم شرعی را مرتفع می کند. این دو قاعده، از مستندات مهم بحثی است که در فقه اصول، به عنوان «ضرورت» یا «اضطرار» مطرح شده است.

1. Islamic beliefs and behavioural injunctions